

# زادروز مصدق

شعر از: جویا

و آن مکی فتاده فرامش  
هم‌چون ثمود و عاد مصدق  
سرباز نام بود و هراسان  
از جبهه و جهاد مصدق  
سوی فرنگ رفت و به امریک  
در حال انفراد مصدق  
سودای خودنمایی بردش  
بیرون ز اعتضاد مصدق  
و آزاد آن‌که ناو استقلال  
زو شد به گردباد مصدق  
و آن بی‌هنر مشار که ایزد  
کیفر ورا دهداد مصدق  
و آن حزب توده‌یی که هماره  
آشفته بود و حاد مصدق  
فارغ ز قصد خرس شمالی  
و آن رنج و آن تناد مصدق  
نقال از فرانکو و هیتلر  
وز «استالین گراد» مصدق  
طراح بخش‌کردن ملت  
با حربی تضاد مصدق  
طوطی‌نهاد و غرق تلون  
بازیچه و فلاد مصدق  
تندیسه‌یی ز جهل مرکب  
با دعوی سواد مصدق  
در دل بگفت نهضت ملی  
کاش از میان رواد مصدق  
یا خرس انقلاب شمالی  
خون ورا مزاد مصدق  
بد در پی ستاد نظامی  
نی در ره و داد مصدق  
ز آن کوک گشته هیچ نگردید  
جز رنج مستفاد مصدق  
ز اینان ز تیر گشته شهیدان  
بر باد شد رماد مصدق  
خنثی شد آن فضا و نماد ایچ  
ز آن طرفه بامشاد مصدق  
ز آن زردپوش و تکیه‌گهش داد  
فریاد از آن عماد مصدق  
بیداد کار و باز به جلوه  
در نقش پیشداد مصدق

پیوسته رو به جادو و افسون  
کردند تا فتاد مصدق  
بیدار کس ز خواب نمی‌شد  
می‌زد هر آن‌چه داد مصدق  
زندان کشید و محنت زنجیر  
ز آن شوم رویداد مصدق  
در چهل و پنج چارده حوت  
از جنبش ایستاد مصدق  
آن‌کس که پیش برد به هنجار  
بی‌نفت اقتصاد مصدق  
آن یادگار نیکی و پاکی  
آن پیر اوستاد مصدق  
ناشاد بی‌تویییم و تو هستی  
اندر بهشت شاد مصدق  
ز آن شامگه دریغ بمانده است  
اندر دلم زیاد مصدق  
ز آن تیره بیست و هشت امرداد  
ز آن روز انقیاد مصدق  
فریاد از آن رقابت بی‌جا  
و آن جمع متضاد مصدق  
کأنگه که بود موقع یاری  
تا موسم حصاد مصدق  
هم‌بستگی نه دامنه گسترد  
نی یافت اشتداد مصدق  
رستم ز هفت‌خوان که گذر کرد  
افتاد با شغاد مصدق  
در هفت‌خوان تو نیز بدیدی  
آن کرم هفتواد مصدق  
«زحمت‌کشان» و صدقی و حرّی  
می‌بودش امتداد مصدق  
در خط آن‌که خواند افسون  
هنگام انعقاد مصدق  
و آن‌کس که پر گشود چو حائر  
در وادی عناد مصدق  
پرداخت در روان و تن او  
شیطان به ازدیاد مصدق  
رویش سیر ارض اروپا  
با دست بس گشاد مصدق  
شد تنگ‌راه جامعه را ز آن  
راضی به انسداد مصدق

۲۹ اردیبهشت‌ماه زادروز زنده‌یاد دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ملی ایران است. به همین مناسبت جمعی از علاقه‌مندان به نهضت ملی و در رأس آنان، سران جبهه‌ی ملی و اعضای «حزب ایران» روز شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۶ بر سر مزار مصدق در احمدآباد گرد آمدند. ما به همین مناسبت، قصیده‌ی زیر با ردیف مصدق را از میان آثار رسیده انتخاب می‌کنیم و به خوانندگان پیش‌کش می‌نماییم.

□ یادش بخیر باد مصدق  
آن مرد بی‌فساد مصدق  
اردیبهشت بود که آمد  
آن پاک پاک‌زاد مصدق  
ز اردیبهشت بیست و نهم بود  
آن‌گه که مام زاد مصدق  
و اردیبهشت بود که بگرفت  
از روزگار داد مصدق  
در زادروز خویش نشان داد  
ره سوی بامداد مصدق  
کاتمام کرد حجت و ره را  
بر خلق برگشاد مصدق  
مکتوب انگلیس بنگرفت  
اخطار هم بداد مصدق  
سال دگر که بیست و شش تیر  
اختر فرونهاد مصدق  
جوش و خروش شد همه کشور  
چون گشت نامراد مصدق  
روز سی‌ام سراسر ایران  
شد خواستار راد مصدق  
تا شام شد به گنبد گردون  
فریاد زنده‌باد مصدق  
ماندند خلق تا که برون شد  
بر لب «وان یکاد» مصدق  
بر خون‌چکان جراحت ملت  
مرهم شد و ضماد مصدق  
دریافتند تا که حریفان  
نیروی زنده‌یاد مصدق

دستان به دست دیو استعمار چون عبد خانه زاد مصدق اکلاب یافتند چو چرچیل و آیزن هاور قراد مصدق سگسان و خوکسان که جهنم جاویدشان شواد مصدق کردند انجمن ز خبیثان دادندشان فؤاد مصدق هر یک به جلوه بود به نقشی پنهان ولی ستاد مصدق فرجام هم به خون شهیدان ترگشتشان مداد مصدق کردند خود جنایت و کردند خود نیز استناد مصدق روز نهم زدند به اسفند در قصد جان به لاد مصدق افشار توس گم شد و دادند بنیاد او به باد مصدق ز آن تندباد دوزخی غرب با شدت سناد مصدق قشقائیان «ارم» بنهادند ز آن باد و آن شداد مصدق در تیره بیست و هشت امرداد گریید هم جماد مصدق فریاد از آن کمینگه دزدان فریاد ای جواد مصدق خون دید مدعی و نکرد ایچ بر خونی انتقاد مصدق خون کریمپور و سخائی و آن فاطمی نژاد مصدق و ای از منافقان که گسستند زنجیر اتحاد مصدق آنان که بر قوام نبودند خرسند تا ز یاد مصدق کنجی گرفت از پی راحت هر عضو آن هماد مصدق و اوباش را مگو که ز کژدم نیش است اعتیاد مصدق آماده بهر حمله به خسته بودند هم چون خاد مصدق بودند گرد دانه‌ی دشمن چون مور و چون جراد مصدق بستند عهد پیچ و امینی با شعر مستزاد مصدق

ز آن عده‌یی به لاف کفن پوش پیدا نشد سداد مصدق بودند هم چو زاده‌ی ملجم بوجهل را مفاد مصدق یا چون شریح و اشعری و عمرو یا اندرین عداد مصدق بن عبدود و زاده‌ی سفیان در نزدشان عباد مصدق خولی و ابن سعد و وهب را بازار شد کساد مصدق شمر و سنان و حرمله بودند یا زاده‌ی زیاد مصدق بود از خواص این همه کژان در نزدشان مواد مصدق کردند تیخ کینه و کژی بهتان ارتداد مصدق اما تو اینک از همه هستی تاریخ را نماد مصدق و ایرانیان به یاد تو مویند از پارس تا به ماد مصدق جان را به کف گرفتی و کردی زین سرزمین تو پاد مصدق نزد کسان ز یاد نرفتی ای اصل اعتماد مصدق یاد از تو کرد هر که نگه کرد این شهر و این سواد مصدق ایران چو کوه بود و تو بودی آن کوه را چکاد مصدق و آن پاک همهران تو بودند شیرازه‌ی رشاد مصدق کز لطف غرق رحمت واسع دادارشان کناد مصدق آن دهخدا که سرمه ز خاکش احرار را بواد مصدق صالح و شایگان و صدیقی رادان زنده‌یاد مصدق دکتر معظمی که ز مکمن زد بر خسان قیاد مصدق سنجابی گذشته به غربت آن ایزدی نهاد مصدق محمود و آن دو احمد و کاظم و آن باقر حماد مصدق لطفی که نطق محکمه فرمود چون یشت زامیاد مصدق

و آن آذر و امیرعلائی یاران علم و داد مصدق و اوتاد حق که نکبت رحمت بر خاکشان «وزاد» مصدق بازرگان که داشت تکاپو در زهد و اجتهاد مصدق آل و خلیل و سامی و خنجی «کانون» و «باب و واد» مصدق پروانه‌ی شهید که مادر چون او دگر نژاد مصدق آن یگه زن که در ره ایران رزمید و سر بداد مصدق و آن رستم شهید فروهر آن پهلوان نژاد مصدق سرباز رفته هم چو عظیمیا جانباز مهرداد مصدق کاو بد شهید زنده و رویاش پیوند با مراد مصدق «هاله» که با ترانه به ایران یک سر پیام داد مصدق تختی عزیز پهلوی کم تا عهد کی قیاد مصدق و آن مانیان و نخبه‌ی بازار شمشیری فراد مصدق دانشگاه به آذر ز آذر فارغ ز صاد و ضاد مصدق یاد تو رزم باطل و حق را ره توشه کرد و زاد مصدق بیدار آسی شد و آفریک از شام تا به چاد مصدق پیوسته‌یی کنون به فسانه مانند «سند باد» مصدق ایران زمین به یاد تو موید همواره تا معاد مصدق چون وحله‌یی که آمد و طی شد آن ژرف انجماد مصدق آید گهی که سر دهد از نای یک پارچه بلاد «مصدق» باور شود مبانی قانون و آزادی اعتقاد مصدق ایزد به جسم میهن ای کاش روح تو را دمداد مصدق کز خشک سال و دشمن و تزویر تا جاودان رهاد مصدق ■